هو العلیم

رابطهٔ حج و ولایت و اهمیت حفظ آثار آن

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم
بسم الله الرّحمٰن الرّحیم
و صلّی الله علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمّد
و علی آله الطّیبین الطّاهرین
و اللعنة علی أعدائهم أجمعین.

مکه؛ جایی که کسی از درگاه خدا رد نمی‌شود

مواظب باشند، مراقب باشند، مراقب حالشان باشند. این مسئله نمود خیلی زیادی دارد و به‌طورکلّی [مکه] جایی است که خدای متعال کسی را در آنجا رد نمی‌کند و این کاملاً مشهود و مشخص است.

یک وقت این قضیه را گفتم ـ نمی‌دانم در جلسهٔ رفقای قم بودند یا طهران[1] ـ که یکی از دوستان مرحوم آقا [علامه طهرانی] از سفری تعریف می‌کرد که با شاه سابق[2] به مکه برای حج رفته بودند. مطالبی که آنجا پیدا شده بود مسائل خیلی عجیبی بود؛ به خصوص وقتی که درب کعبه را باز کرده بودند و عده‌ای را، مِن‌جمله همین ایرانی‌ها و خود شخص شاه را برای آن روز مشخص، تمیز کردن داخل کعبه رفتند. با گلاب و این چیزها شستشو می‌دادند و [صحنه‌ها] خیلی عجیب و خیلی مسائل عجیبی بود.

یادم آمد از قضیه‌ای که درست مقابل این مطلب بود. شخصی برای یکی از دوستان ما نقل می‌کرد که در یک روز از همین ایّام ده روز اول ذی‌الحجه، روز نهم یا هشتم که به [داخل] خود کعبه راه می‌دهند، می‌گفت درب را باز کردند و عده‌ای در آنجا رفتند؛ مِن‌جمله من، به اتفاق یکی از آقایان معروف. می‌گفت [وقتی] داخل کعبه شدیم، همان شخص معروف مرا صدا کرد و گفت: فلانی! راجع به فلان قضیه و معامله‌ای که در ایران با هم صحبت کرده بودیم، مواظب باش وقتی برگشتیم، روز فلان بیا دفتر من، [یا] بیا منزل من تا این مسئله را پیگیری کنیم.

این[طور] هم هست، این هم به این کیفیت است.

خداوند حالا توفیقش شامل حال عده‌ای می‌شود و آنها حسابشان فرق می‌کند و مسئلهٔ آنها تفاوت دارد؛ افرادی که با رفتن به مهمانی خدا و پرداختن به این اعمال، حقیقت و سرّ آن اعمال در نفْسشان مستقر می‌شود و با خود این ارمغان را به وطنشان می‌آورند، کاملاً برای [آنها] محسوس و مشخص است که وقتی از حج

---

[1] مبانی سیر و سلوک الی الله ـ طهران، مجلس ۵، ص ۱۹؛ رجوع شود به سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده،
[2] محمدرضا پهلوی.

بازمی‌گردند، حال‌وهوایشان با افراد دیگر تفاوت می‌کند.

انقلاب روحی افراد در حج و حکایتی در این باب

یکی از دوستان می‌گفت: وقتی که من از مکه برگشتم، همین‌که وارد فرودگاه طهران شدم و از طیّاره بیرون آمدم، [دچار] انقلابِ حال شدم و این حالت در من بود تا به منزل آمدم. اما دیدم آن حال انقلاب در منزل تمام شد. وقتی از منزل بیرون می‌آمدم، دوباره آن حال انقلاب پیدا می‌کردم. اما اگر به مسجد یا منزل یکی از دوستان ـ البته نه هر دوستی، بلکه دوستان سلوکی ـ می‌رفتم، آن حال [آرامش] بازمی‌گشت. ولی دوباره که به محیط بیرون بازمی‌گشتم، آن حال انقلاب پیدا می‌شد.

این قضیه برای چیست؟ این به‌خاطر آن است که آن نفْس، لطیف شده و حالت قرب و لطافت پیدا کرده است و نمی‌تواند مسائل بیرون و جوّ غیرمناسب را تحمّل کند. آن‌وقت [این حالت،] اثرات فیزیکی نیز بر بدن می‌گذارد. اما پس از مدتی، همین شخص می‌گفت که دیگر آن حال برطرف شد.

اثر مرور خاطرات حج در تمایل نفْس به آن عوالم

در آنجا [مکه] مسئله این‌گونه است: هر کسی به هر مقداری که در آنجا کاسبی کرده، به همان مقدار باید سعی کند که آن را نگه دارد (حفظ کند) و نگذارد حدّ اقل به این زودی از بین برود. مراقبه مسئلهٔ بسیار مهمی است که می‌تواند آن حال را در انسان نگه دارد و انسان را بیشتر با آن اثرات حفظ کند.

دوستان و رفقایی که از حج بازگشته‌اند، نگذارند خاطرات حج از ذهنشان کم‌کم فراموش شود؛ [بلکه] دائماً آن خاطرات را در ذهن مرور کنند. همان تذکر [و یادآوری] آن مسائل و خاطرات، موجب تمایل نفْس به آن عوالم می‌شود.

حج، راه رسیدن به ولایت

یادم می‌آید در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] تقریباً دو سال قبل از فوت ایشان، در نامه‌ای که جمعی از دوستان از مدینه نوشتند و قرار شد در [انتهای آن نامه،] بنده هم چند سطری بنویسم، در آن زمان این‌طور نوشتم که:

ما پس از آمدن به مکه و مدینه، گذراندن این مواقف، پرداختن به این اعمال و انجام دادن این امور، تازه به این نتیجه رسیدیم که تمامِ طی کردن بیابان‌ها، حرکت، احرام، وقوف، طواف، نماز و اعمال، تمام اینها برای رسیدن و شناخت ولایت بوده است و اصلاً مکان، مواقف و امثال اینها، هیچ‌کدام ارزش استقلالی و موضوعی نداشته است.

یعنی خدای متعال افراد را از مکان‌های مختلف، از امکنهٔ بعیده، از آن‌طرف دنیا می‌آورد، به این مکان‌ها

می‌برد، این مسائل را بر آنان می‌گذراند و آنها را به این تکالیف وا می‌دارد؛ به رفتن در عرفات، به منا، اعمال آن، ذبح آن، قربانی آن، رَمی آن، طواف آن و سعی آن؛ تمام اینها را به حاجی عملاً نشان می‌دهد تا نفْسِ او را کم‌کم کم‌کم از این تعلقات بیرون بیاورد و آنها را متوجه آن مبدأ کند تا حاجی بتواند در مقام و موقعیت خود، خویش را در قبال مسئلهٔ ولایت ارزشیابی کند و کیفیت ارتباط خود را با پروردگار از طریق ولایت تصحیح کند و بداند که هرچه هست، در این مکان و در این موقعیت و خصوصیت قرار دارد.

حج، مسیر شناخت امام زمان علیه‌السلام

تمام این حج آمدن‌ها، رفتن‌ها و حرکت‌ها برای این است که ما امام زمانمان را بشناسیم؛ فقط همین. یعنی آن وسیله و رابط بین کثرت و وحدت، برای ما مشخص باشد. [البته] این مسئله مخفی است و در هیچ‌یک از اعمال حج، این قضیه بروز و ظهور ندارد. اما افرادی که ملتفت و متوجه هستند، اینها به‌واسطهٔ همان نوری که مقام ولایت بر دلشان می‌تاباند، از ابتدای اعمال، بدون اینکه خود متوجه باشند، کم‌کم کشیده می‌شوند و به آن سمت حرکت می‌کنند و [در آن مسیر گام برمی‌دارند.] تمام اینها برای همین مسئله است.

به یاد دارم وقتی این نامه به مشهد رسیده بود، آن عبارت برای رفقا و دوستان بسیار وِرد لِسان شده بود و با هم دربارهٔ آن صحبت می‌کردند.

تأیید علامه طهرانی بر مطالب مؤلف در ادراک مقام ولایت

وقتی [از سفر حج] مراجعت کردیم، همان شب اول، به منزل مرحوم والد [علامه طهرانی] رفتیم. من در آن زمان در قم ساکن بودم؛ سال اولی بود که در همان سه سال آخر عمر مرحوم والد، به دستور ایشان ما به قم آمده بودیم. منتها حرکت ما برای مکه از مشهد بود و به‌اتفاق [رفقا] بازگشته بودیم. ایشان [مرحوم والد] در همان ایوان نشسته بودند و هوا هم تقریباً گرم بود، لبخندی به ما زدند و گفتند: «خب فلانی! حالا به آن عبارتی که خودت نوشتی، رسیدی یا نه؟» گفتم: یک مقداری بله! شما دعا کنید بقیه‌اش هم درست شود.

[در ادامه] ایشان تأیید فرمودند که مطلب همان است که در آنجا روشن شده بود.

نعمت ولایت و ضیافت حج، ارزشمندترین مسئلهٔ زندگی انسان

اینجاست که ما باید بسیار متوجه این نکته باشیم و امام علیه‌السلام را حاضر و ناظر ببینیم؛ یعنی وقتی حاجی از مکه برمی‌گردد، با خود، امام زمان را به منزلش می‌آورد. باید از این امام زمان حفاظت کرد؛ باید از آن امام زمانی که در دل و قلب خود جایش داده‌ایم و او را با خود به منزل آورده‌ایم، نگه‌داری کرد. این مسئله خیلی مهم است؛ بلکه مهم‌ترین و ارزشمندترین مسئلهٔ زندگی ماست، زیرا این توفیق برای بسیاری دست نمی‌دهد که چند روزی مهمان خدا باشند و خدای متعال این‌طور از آنها پذیرایی کرده باشد و بعداً به‌عنوان

هدیه و ارمغان، این مسئله را در وجود انسان قرار دهد.

اینجاست که مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند:

«وقتی که برمی‌گردید، حال خود را نگه دارید. به مسائل زائد نپردازید. نباید به چیزهایی که ما را وارد عالم تخیّلات و تصوّرات می‌کند، بپردازید. با افرادی که اثرات سوء بر نفْس دارند، باید حشرونشر کمتری داشته باشید؛ چون کم‌کم کم‌کم آن اثر و پدیده در وجود انسان به‌واسطهٔ این ارتباطات کم‌رنگ می‌شود و آن جذابیت خود را از دست می‌دهد.

ان‌شاءالله امیدواریم که خداوند توفیق بیشتری بدهد و گرچه به‌واسطهٔ ظروف مرتبطه، اعمالی را که دوستان انجام می‌دهند به بقیّه هم می‌رسد و قطعاً هم می‌رسد و مثل این است که خود انسان مشرّف شده و این اعمال را انجام داده، [امیدواریم] خداوند توفیق تشرّف ظاهری را هم نصیب سایر افراد از دوستان و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بگرداند و آثار این حج را در استمرار زندگی ما پایدار نگه‌دارد.

بالأخره زندگی فرق می‌کند، وضعیت انسان تفاوت می‌کند، موقعیت انسان در اینجا با آنجا فرق می‌کند. علیٰ‌کلّ‌حال بهتر است انسان مواظبت بر این حالش داشته باشد؛ ان‌شاءالله.

لزوم گذر از فکر قبولی عمل و واگذاری امر به خدای متعال

[تلمیذ:] ببخشید، اگر اجازه بدهید من یک سؤالی از خدمتتان بپرسم.

[استاد:] بفرمایید.

[تلمیذ:] ما می‌بینیم به حساب خودمان آنجا اعمالی انجام داده‌ایم؛ می‌خواستیم بدانیم آیا از دیدگاه شما حجی که ما رفتیم ان‌شاءالله به چه صورت خواهد بود؟

[استاد:] ببینید، ما هر کاری هم که انجام داده باشیم، نمی‌توانیم آن را در مقابل الطاف و عنایات الهی عرضه کنیم. شما هرچه هم کارتان بهتر و خلوص نیّتتان بیشتر باشد، باز قابل عرضه نیست؛ این خلوص نیّت را از کجا آورده‌اید؟ مگر این صفای باطن و [این] توفیق عمل، غیر از عنایت و لطف پروردگار است؟! پس چگونه ما بخواهیم در اینجا بگوییم: خدایا، آیا این کار و عملی که انجام داده‌ایم، مورد قبول تو هست یا نه؟ یعنی برای یک بنده، جای این سؤال نیست که بیاید عملی را انجام بدهد و بعد ببیند که آیا خدا این عملش را پذیرفته یا نپذیرفته است!

سالک در مقال عبودیت باید کار خودش را انجام بدهد؛ همین! دیگر به فکر این افتادن که آیا این قبول شده یا قبول نشده است، دور از شرط بندگی و دور از شرط ادب است؛ [مانند آن است] که انسان مایه را از کس دیگری بگیرد، بعد بیاید در مقابل او عرض اندام کند. [یا] مثل اینکه شخصی به مهمانی فردی بیاید و [میزبان] قبلاً پول این مخارج را از او [مهمان] بگیرد و بعداً بیاید به رخ او بکشد که: ببین ما چه زحمتی

کشیدیم! ما چه‌کار کردیم! وقتی پول و مخارج از شخص دیگری است، دیگر عرضه‌داشتن این متاع در قبال او، کم لطفی است.

ضرورت انتساب عمل خالص و نیّت پاک به پروردگار

هر عمل خالصی که انجام بدهیم و هر نیت پاکی که در اینجا داشته باشیم، باید آن را از جانب «او» بدانیم؛ نه‌اینکه برای خود سهمی در نظر بگیریم. اینکه ما بگوییم: «خدایا، آیا عمل من در اینجا موجب تقرّب شده است یا نه؟ عمل من چقدر خوب بوده است؟» این مسئله مثل این می‌ماند که بگوییم: «خدایا، چقدر از لطف تو شامل حال من شده است؟» وقتی خدا لطف کند، دیگر انسان نباید سؤال کند؛ [بلکه] بهتر است انسان این مسائل را به «او» منتسب کند و به «او» برگرداند و بگوید: «خدایا، ما هیچ‌کاری انجام نداده‌ایم و هیچ عملی از ما سر نزده است. ما آمدیم و مهمان تو بودیم؛ اگر کار خوبی کردیم، از تو بوده و اگر کوتاهی کردیم، از ما بوده است و غیر از این، هیچ چیز در ذهن ما وجود ندارد.»

[تلمیذ:] من منظورم هم همین است؛ اینکه من در آنجا واقعاً حس می‌کنم هیچ نکرده‌ام! من نسبت به کوتاهی‌ام می‌ترسم؛ چون واقعاً حس می‌کنم که انگار فقط رفته‌ام و آمده‌ام و الآن اصلاً در وجود خودم آن چیزی که باید آنجا انجام می‌دادم حس نمی‌کنم! همیشه فکر می‌کنم که کوتاهی بوده است. فقط از این می‌ترسم که رفته باشم و آمده باشم، نه از لحاظ اینکه کاری انجام داده باشم.

انسان باید تکالیف را برحسب ظرفیتش انجام دهد و قبولی آن‌را به خدا واگذار کند.

[استاد:] انسان باید برحسب مقدار تکلیف و برحسب شعور و ادراکی که دارد، به خدا واگذار کند و از کرم او برای کار خود و برای حال خود امداد داشته باشد. بالأخره خداوند، حج و زیارت بیت اللّه و تشرّف به اعمال و زیارت قبور اولیای خودش را قسمت کرده است؛ اگر انسان در آنجا به آن مقداری که تکلیف و سعهٔ وجودی خودش اقتضا می‌کند، انجام داده و سعی خود را کرده باشد، دیگر نباید راجع به [بقیهٔ] مسائل فکر کند که: «آیا مورد قبول شده یا نشده است؟ کوتاهی کرده‌ام یا نه؟!» انسان باید در هر حالی، خود را مقصّر و [قاصر] بداند و فقط توجه و اتّکائش به کرم او باشد.

حکایت فرودگاه شام در پاسخ به پرسشی در قبولی زیارت

در یک سفری که چند سال پیش از طریق شام [سوریه] با اتفاق چند نفر از دوستان به کربلا مشرف شده بودیم، موقع مراجعت در فرودگاه شام، یکی از همین دوستان ـ که خانمشان هم امسال به مکه مشرف شده بودند ـ از من پرسیدند: «آقا از کجا بدانیم که این زیارتمان مورد قبول واقع شده یا نشده است؟»

من خنده‌ای کردم و گفتم: از کجا معلوم است مورد قبول واقع شده است؟! چه کسی گفته که اصلاً زیارت شما قبول شده است؟!

[ایشان ناگهان] جا خورد [و این پاسخ] خیلی خیلی برایش عجیب بود. گفت: «آقا، یعنی قبول نشده است؟!» گفتم: حالا [اگر] قبول نشده باشد شما چه‌کار می‌کنید؟ اگر امام حسین یا امیرالمؤمنین علیهما السّلام بگویند: نه، ما زیارت شما را قبول نکردیم!

گفت: «خب هیچ!» گفتم: حالا هم هیچ! اصلاً چرا باید فکر کنید که زیارت قبول شده یا قبول نشده، مگر ما چه کرده‌ایم؟! مگر ما در قبال آنها چه کرده‌ایم؟!

مقایسهٔ آسایش حج امروزه با مشقّت‌های حج در گذشته

الآن من از شما یک سؤال می‌کنم: شما را با هواپیما [در عرض] دوساعت از اینجا به آنجا بردند، ـ این قضیه را در [جلسهٔ] مشهد من گفتم ـ در بهترین جاها اسکان دادند، بهترین پذیرایی را کردند و آمدید؛ آیا شما خبر دارید که در سابق و [حتی] همین صد سال پیش، مردمی که به حج می‌رفتند، وصیت‌نامه می‌نوشتند؟! نصف اینها که می‌رفتند برنمی‌گشتند! انواع مرض‌ها، سل‌ها، وباها [و] بیماری‌های غیر قابل علاج می‌گرفتند؛ دزدهای سرِ گردنه، آنها را گردن می‌زدند و اموالشان را به غارت می‌بردند؛ [لذا] در تمام محلّه، یک حاجی پیدا نمی‌شد. یک رفتن و آمدن [حج] شش ماه طول می‌کشید. اینها این‌طوری حج انجام می‌دادند.

امام مجتبی علیه السلام بیست‌وپنج مرتبه سفر حج انجام دادند و اغلب این سفرها از مدینه تا مکه با پای پیاده بود؛ با اینکه شترها و مَرکب‌های حضرت، جلوی ایشان می‌رفتند؛[1] نه‌اینکه [توان مالی] نداشتند! نود فرسخ بین مدینه و مکه فاصله است و بیابان آنجا که مانند زمین سبز و چمن‌زار شمال نیست. چه منازل ناهموار و چه موقعیت‌های طاقت‌فرسایی وجود داشته است. آنها این‌طور حج را انجام می‌دادند، نه مثل ما! درست شد؟!

[بنابراین،] اگر قرار باشد سؤالی بشود که چه کردیم؟ آنها باید سؤال کنند؛ ما کجایِ مسئله و کجای قضایا قرار داریم تا اینکه اصلاً تصوّر این قضیه در ذهن ما قرار بگیرد؟!

لزوم توجه دائمی به قصور نفْس و هیچ دانستن خود

همیشه باید به قصور خود [توجه کنیم.] انسان باید همیشه خود را هیچ بداند؛ نه [فقط] در حج، [بلکه حتی در] همین‌جا! همیشه باید خاک، خود را کوتاه بداند، در ارتباط با دیگران نباید برای خود حسابی باز کند؛ همیشه باید خود را خادم همه بداند؛ واقعاً باید بداند. اگر به اندازهٔ سرِ سوزنی در نفْسمان نسبت به دیگران احساس برتری کنیم، در همان‌جا با مغز به زمین خورده‌ایم؛ اگر به اندازهٔ سرِ سوزنی احساس کنیم که مورد توجه هستیم، همان‌جا نقطهٔ سقوط ماست و نقطهٔ أنانیت و فرعونیّت ما در همان‌جا قرار دارد. بهترین سالک و

---

[1] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۴.

بهترین عبد، عبدی است که واقعاً خود را از همه کمتر بداند و عملاً [خود را] از همه کمتر نشان بدهد.

سیرهٔ عملی سالکین در سفر زیارتی

در همین سفری که ما به کربلا مشرّف شده بودیم، [طبعاً] حساب دوستان ما با بقیّه فرق می‌کند. [شما] مردم را ببینید، می‌آیند می‌گویند: زیارت کربلا می‌رویم! موقع حرکت، دستهٔ سینه زنی و نوحه[خوانی] می‌کردند و دائماً می‌گفتند: حسین جان، ما داریم می‌آییم و چه می‌کنیم و فلان می‌کنیم؛ اما در آنجا برای نشستن روی صندلی به هم فحش می‌دادند! [با خود] گفتیم: نه آن دستهٔ سینه‌زدنتان، نه این کارتان! اما رفقا ـ حالا ما که هیچ بودیم ـ؛ این بندگان خدا در خیابان می‌ایستادند و وقتی همهٔ مردم تا آن نفر آخر که سوار می‌شدند، بعد نوبت ما می‌شد. همه که رفته بودند و سوار اتوبوس شده بودند [نوبت ما می‌شد.]

به رفقا گفته بودم: هیچ‌کس راجع به صندلی اصلاً حرفی نزند؛ هر وقت دیدید کسی روی صندلی شما نشسته است، پاشید بیایید عقب. اگر ممکن است بلند شوید؛ یا موقع غذا که می‌شد، این بندگان خدا آخرین نفری بودند که وارد مَطعم و محل [صرف] غذا می‌شدند و اولین نفری بودند که بیرون می‌آمدند. راجع به مسائل دیگر [هم همین‌طور بودند] به‌طوری‌که خود مأمورین عراقی از همه بیشتر به اینها می‌رسیدند و می‌گفتند: این چیزی که ما از شما داریم می‌بینیم، با آنچه از [دیگران می‌بینیم، بسیار متفاوت است.]

یعنی وقتی این بندگان خدا می‌گفتند: ما برای زیارت آمده‌ایم؛ درست می‌گفتند. در هرجا به آنها اتاق می‌دادند، حرفی نمی‌زدند، وضع اتاق‌ها هرطور بود حرفی نمی‌زدند، غذا هرطور بود حرفی نمی‌زدند، اتوبوس هرطور بود حرفی نمی‌زدند. درست شد؟!

لزوم تواضع واقعی و اثر آن در شئون نفْس

انسان باید این‌طور باشد و این قِسم خود را متواضع ببیند؛ واقعاً باید ببیند. اگر این‌طور باشد این مسئله می‌آید [و] در همهٔ شئون نفْس نفوذ می‌کند و در همهٔ کارها و افعال انسان، این قضیه خودش را نشان می‌دهد و واقعاً انسان، آن خواهد شد که «او» می‌خواهد.

اما اگر نه، آمدیم و برای خودمان حساب رسیدیم که: «آن کار من خوب بود خوشم می‌آید!» یا «این کار را من خوب انجام دادم، الحمدلله!» یا «بالأخره یک زیارت باحال کردیم، الحمدلله!» اینها مسائلی است که نفْس، [آنها] را خوش می‌پندارد و بر آن خوشی دل‌خوش می‌شود. [درحالی‌که] چه کسی می‌تواند بگوید که ما قابل هستیم؟! چه کسی می‌تواند بگوید که ما این‌طور هستیم؟!

نقد عرضه کردن عمل به درگاه الهی و حکایتی در این باب

من در همان سفری که حدود سه سال پیش [به حج] مشرّف شده بودم، یک روز یکی از بزرگان و اساتید

خودمان را ـ که فردی است بسیار متهجّد و اهل مراقبه ـ در کنار قبرستان دیدم. ایشان ما را به منزلشان بردند. در آنجا صحبتی شد و مطلبی که گفتند این بود: «من در عمرم یک کار فقط انجام داده‌ام» حالا بنده خدا می‌خواست از خودش تعریف کند، از یک نظر می‌خواست بگوید که ما کاری انجام نداده‌ایم و تمام این کارهای ما معلوم نیست که برای خدا باشد یا نباشد؛ ولی در همان مورد تعریفی که می‌خواست بکند، در همان‌جا هم اشکال و تأمّل وجود داشت.

ایشان گفتند:

من وقتی به مکه رفتم، گفتم: خدایا، من در همهٔ عمرم فقط یک کار برای تو انجام دادم و آن اینکه شش ماه متوالی را شب تا به صبح برای تو بیدار بودم و صبح را تا به شب برای تو روزه گرفتم. من در همهٔ عمرم این کار را برای تو انجام دادم.

من خنده‌ای کردم و گفتم:

آقای فلان، ما این کار را هم انجام نداده‌ایم! پس خیال و پروندهٔ ما صافِ صاف است و اصلاً هیچ [عملی] در آن نیست تا عرضه بداریم!

اهل توحید، همهٔ امور را به خدا واگذار می‌کنند

او متوجه نشد که من چه می‌گویم و مقصودم چیست؛ می‌خواستم به او بگویم: این کار تو هم توفیقش از کجا آمده است که تو [آن را] به خدا عرضه می‌داری؟ اگر یک شب خدا باعث می‌شد تو بخوابی، آن وقت می‌توانستی الآن این حرف را بزنی؟! اگر تو در این شش ماه مریض می‌شدی، آن‌وقت می‌آمدی در اینجا افتخار کنی و پُز بدی که: خدایا، من شش ماه چه کردم؟ پس هم قدرتش را «او» داده، هم موانع را «او» برطرف کرده و هم توفیقش را «او» داده است. آن‌وقت ما بیاییم این را در قبال خدا عرضه بداریم: «خدایا، ما شش ماه شب‌ها را تا به صبح بیدار بودیم و صبح‌ها را هم تا به شب روزه داشتیم؛ ما این کار را انجام دادیم.» نه؛ اگر هم [این عمل را] انجام داده‌ای، نباید اصلاً در فکر و ذهنت بیاید که چنین کاری انجام داده‌ای.

فرق راهی که موحّدین، اولیاء و اهل توحید نشان داده‌اند، این است؛ فرق این راه با بقیّهٔ [راه‌ها] در این است که اهل توحید، همهٔ [امور] را به خدا واگذار می‌کنند و برای خود چیزی بر نمی‌دارند.

انجام اعمال توسّط مرضیٰ، در شب قبل از وقوف در عرفات اشکال ندارد.

[سؤال:] ما در مکه، یک روز قبل‌از اینکه به منا و عرفات برویم مُحرم شدیم. دندان درد داشتم؛ گفتند: «کسانی‌که مشکل دارند نمی‌توانند طواف و اعمالشان را در برگشت انجام دهند، چون برای برگشتن شلوغ می‌شود؛ طواف و سعی بین صفا و مروه شلوغ می‌شود؛ لذا الآن بیایید این اعمالتان را انجام بدهید.» آیا کاری که انجام دادیم درست بوده؟

[جواب:] شب چه روزی بود؟

[سؤال:] یک شب قبل‌از اینکه به عرفات برویم.

[جواب:] اشکال ندارد؛ برای مرضیٰ [و] آنهایی که خوف دارند اشکال ندارد.

شکستن ناخن برای مُحرم درصورت عدم خون‌ریزی، موجب کفّاره نمی‌شود.

[سؤال:] حاج آقا من مُحرم بودم برای انجام اعمال واجب در منا و عرفات بودیم. نشسته بودم و قرآن می‌خواندم. یک مقدار گوشهٔ ناخن انگشت کوچک پایم شکسته بود، امّا من متوجه نبودم. یک دفعه گیر کرد به فرش؛ اصلاً حواسم نبود! من هم این ناخن را گرفتم کشیدم بیرون و همان لحظه، یک دفعه به خودم آمدم که من محرم بودم! جایش یک کمی سوخت ولی اصلاً خون نیامد. بعد من در آنجا از هیچ‌کس نپرسیدم؛ گفتم بیایم از خدمت شما بپرسم که آیا این کار کفّاره دارد؟ چه‌کار باید بکنم؟

[جواب:] نه، چیزی بر ذمّهٔ شما نیست؛ شما یک مَن [معادل سه کیلوگرم] خرما به فقرا صدقه بدهید، [ان‌شاءالله] دفع می‌شود.

[سؤال:] یعنی نیازی به گوسفند و اینها نیست؟

[جواب:] نه، گوسفند و اینها نه؛ [نیازی نیست].

مسواک زدن برای مُحرم اشکال ندارد

[سؤال:] یکی از خواهرها می‌گویند: «من نمی‌دانستم در موقع احرام، مسواک و خمیر دندان زدن اشکال دارد؛ تکلیف ایشان چیست؟

[جواب:] نه، مسواک و خمیر دندان [زدن] اشکالی ندارد؛ فقط نباید خون بیاید.

خب اگر [کسی] دیگر از رفقا و دوستان سؤالی ندارند ان‌شاءالله [از حضورتان مرخّص شویم!] دیگر بیش از این مزاحمت است.

بفرمایید؛ سؤالی داشتید؟

حکم محرم و نامحرمی در حج وجود ندارد.

[سؤال:] ببخشید سؤالی داشتم؛ بعد از اینکه اعمال حج تمتّع را انجام دادیم، یک مقداری هم طواف‌های مستحبّی انجام دادیم؛ ولی خیلی تحت فشار بودیم! حالا نمی‌دانم این اعمال مستحبّی که ما می‌رفتیم و در این حالت انجام می‌دادیم برای‌مان اشکال داشته؟

[جواب:] نه اشکال که ندارد، فقط خودتان یک قدری در زحمت بودید.

[سؤال:] منظور بنده در فشار بین مرد و زن است؟

[جواب:] نه، [در] آنجا این مسائل اشکالی ندارد.

[سؤال:] در مورد اعمال مستحبّی می‌پرسم؟!

[جواب:] بین واجب و مستحب یکی است، فرقی نمی‌کند.

[سؤال:] روحانی کاروان ما می‌گفت: «شما تاحالا که اعمالتان واجب بوده، اگر احیانا به نامحرم برخورد کردید مسئله‌ای نبوده؛ ولی اگر برای مستحب بروید، درست نیست و نباید بروید.»

[جواب:] از قول من به آن روحانی بگویید که: یک قدری به مسائل بیشتر دقّت کند؛ این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟!

جدا کردن مرد و زن در دور قبور ائمه، اشتباه است

در مکه، این قضایا [و] مسائل هیچ وجود ندارد؛ مسئلهٔ محرمی و نامحرمی نباید در آنجا برای هر شخصی که در آنجا می‌رود موجب جلوگیری از انجام عبادت باشد؛ چه آن شخص برای عمل مستحب می‌رود یا برای عمل واجب. بله، انسان در آن مکان و در آن زمان نباید توجه به نامحرم بکند این یک مطلبی است؛ امّا حالا برحسب اتفاق بدن او تصادف پیدا می‌کند با او اشکال ندارد.

همین‌طور [این مطلب] راجع به قبور ائمه علیهم السلام است. اینکه الآن آمدند قبر امام رضا علیه السلام را نصف کردند اشتباه است. باید زائر دور قبر امام رضا طواف کند؛ این مسئله است و الآن جلوی این مسیر بسته شده است. بله، انسان در موقع زیارت نباید به نامحرم توجه بکند؛ نه زن باید به مرد توجه کند و نه مرد [باید] به زن توجه کند. اما اینکه به‌خاطر این جهت، جلوی طواف را بگیرند، این [کار] درست نیست.

نفْسِ حضور زائر در اماکن متبرّکه، سبب انصراف او از مسائل نفسانی است.

مسئلهٔ [مَحرم و نامحرم] در موقع حج هم همین‌طور است؛ در موقع طواف [و] در آنجا خدای متعال اصلاً خواسته که این مسائل برچیده بشود؛ یعنی خودِ حضور زائر در آن مکان، موجب می‌شود که اصلاً توجهی به مسائل نفسانی ـ حالا بگوییم که عبارت است از تکالیف نفسانی که به شکل بستن چشم، حفظ از نامحرم، حفظ از تماس، مواظب بودن، صحبت کردن [و] اینها؛ در آنجا توجه به این مسائل ـ نباید بشود نه‌اینکه خلافش عمل بشود، نه‌اینکه انسان برود در آنجا با مرد نامحرم حرف بزند یا به مرد نامحرم نگاه کند؛ یا اینکه فرض کنید که تماس با نامحرم داشته باشد. نه، توجّه نکردن یک مسئله است [و] توجه به خلاف کردن یک مسئلهٔ دیگری است. در آنجا شما می‌توانید حتّی جلوی مرد بایستید و نماز بخوانید؛ [درصورتی‌که] در هیچ کجا یک‌چنین مسئله‌ای نیست.

پس بنابراین بین طواف مستحب و بین طواف واجب هیچ تفاوتی نداریم. اگر در آنجا [و در طواف مستحبّی] اشکال دارد، در اینجا [و] در [طواف واجب] هم اشکال دارد؛ در این هم اشکال دارد.

چطور اینکه شنیدم بعضی‌ها گفتند که: «می‌شود شما در طواف مستحب، وضو هم نداشته باشید!» [اگر] وضو نداشته باشد [که] باطل است! فرق نمی‌کند؛ مثل اینکه شما نماز مستحب را بدون وضو بخوانید، [خُب طبعاً] باطل است. درست است مستحب است ولیکن بالأخره طهارت شرط صحت نماز است.

[سؤال:] ... .

[جواب:] نه‌خیر، اشکال ندارد. اگر چند دور هم دور خودتان می‌چرخیدید، اشکالی ندارد.

[سؤال:] نگاه کردن به خانه چطور؟

[جواب:] نگاه کردن [هم] اشکال ندارد.

اللهمَّ صلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد